

شیوه‌های خاص ابراهیم(ع) در مبارزه با انحرافات

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ. فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّقِّ فَطَرَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

پس چون تاریکی شب به او روی آورد، ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است پس چون غروب کرد، گفت: من غروب کننده‌ها را دوست ندارم. پس چون ماه را دید که طلوع کرده است، گفت: این پروردگار من است؛ این بزرگتر است؛ پس چون غروب کرد گفت: ای قوم من! من از آنچه شما شریک قرار می‌دهید بیزارم. همانا من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید در حالی که حق را می‌جویم و من از مشرکان نیستم. سوره انعام آیه ۷۹

حضرت ابراهیم در زمان خود با بت پرستان و ستاره پرستان و ماه پرستان و آفتاب پرستان روبه‌رو بود و در سرزمین بابل انواع و اقسام شرک وجود داشت و او می‌بایست با تمام این انحرافها مبارزه کند. در زمان او، علاوه بر بت پرستان، گروهی هم بودند که ستارگان و ماه و خورشید را پرستش می‌کردند و آنها را شریک خدا قرار می‌دادند و البته آنها را ایجاد کننده و آفریننده خود نمی‌دانستند، بلکه پروردگار خود می‌دانستند و معتقد بودند که

این اجرام سماوی آنها را پرورش می‌دهد و کار تدبیر امور جهان در دست آنهاست.

حضرت ابراهیم برای مغلوب کردن آنها و ایجاد انگیزه برای هدایت به سوی توحید ناب، از شیوه جالبی استفاده کرد: او نخست خود را از گروه آنها معرفی کرد که گویا عقیده آنها را دارد و بدین گونه آنها را به سوی خود جذب نمود، سپس با دلیل و برهان آن عقیده را رد کرد و از آن رویگردان شد و این از نظر روانی تأثیر زیادی دارد.

داستان از این قرار بود که یک شب ابراهیم ستاره‌ای را دید و گفت: این پروردگار من است. گویا آن ستاره، ستاره زهره بود که از ستارگان دیگر زیباتر است و بدین گونه خود را ستاره پرست معرفی کرد و توجه ستاره پرستان را به خود جلب نمود؛ ولی هنگامی که آن ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. یعنی چیزی که غروب می‌کند و همیشه با ما همراه نیست چگونه مربی ما و پروردگار ماست و چگونه تدبیر امور در دست اوست؟ آنگاه چشم او به ماه افتاد، گفت: این پروردگار من است و بدین گونه توجه ماه پرستان را به خود جلب نمود، و چون غروب کرد گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند از گمراهان خواهم بود و غروب ماه را دلیل بر آن گرفت که آن نیز نمی‌تواند پروردگار باشد. تا این که روز شد و خورشید فروزان را دید و گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر از همه است ولی چون خورشید هم غروب کرد، از او هم دست کشید و این بار توجه به سوی پروردگار حقیقی کرد و خطاب به آن گروه گفت: مردم، من از آنچه شما به خدا شریک قرار می‌دهید بیزار هستم و من روی خود را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید کردم و حق را می‌جویم و مشرک نیستم.

بدین گونه حضرت ابراهیم با یک شیوه تأثیرکننده و جالب، استدلال خود را در رد پرستش اجرام آسمانی به گوش پرستندگان آنها رسانید و آنها را به سوی خدای جهانیان دعوت نمود.

بعضی ها گمان کرده‌اند که «اظهارات ابراهیم از روی حقیقت بود و او پس از سالهای سال که در غار مانده بود نخستین بار ستاره و ماه و خورشید را می‌دید و این اظهارات تحول

فکری و سیر اندیشه او را می‌رساند، ولی این سخن قابل قبول نیست و بدون شک ابراهیم در آن زمان موحد بود و به خوبی خدا را می‌شناخت و این اظهارات فقط یک شیوه جدلی بود. ملاحظه کنید که این آیات با «فاء تفریع» شروع می‌شود (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ) و نشان می‌دهد که این جریان پس از آن اتفاق افتاد که ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را دیده بود و به حالت یقین رسیده بود. همچنین این جریان پس از آن اتفاق افتاد که او با بت پرستان مبارزه کرده بود و به آزر و قوم او گفته بود که شما را در گمراهی آشکار می‌بینم. بخصوص اینکه او پس از این اظهارات، سخنان بسیار محکمی در معرفی توحید ناب گفته است و این سخنان از کسی که تازه با توحید آشنا شده بعید است.

همچنین از آیات استفاده می‌شود که او با گروهی از پرستندگان اجرام آسمانی روبه‌رو بوده و این اظهارات را در برابر آنها می‌کرده که در آخر خطاب به آنها گفته: ای قوم! از آنچه شما به خدا شریک قرار می‌دهید بیزار هستم و این به خوبی روشن می‌سازد که ابراهیم در حال مناظره با آنها بوده است.

مطلب دیگری که در اینجا تذکر می‌دهیم این است که مناظره ابراهیم با ستاره پرستان درباره اصل وجود خدا نبود چون آنها نیز به خدا به عنوان آفریننده اصلی عقیده داشتند بلکه مناظره درباره پرستش موجوداتی بود که آنها را پروردگار خود و مربی و مدبّر خود می‌دانستند و آنها را در عبادت شریک خدای واقعی قرار می‌دادند. این است که می‌بینیم در این آیات ابراهیم آنها را به عنوان «ربّ = پروردگار» قلمداد می‌کند و سپس نمی‌پذیرد.

به نظر می‌رسد که ابراهیم در مبارزه با انحرافهای فکری مردم زمان خود، همواره از شیوه‌های خاص و انحصاری خود استفاده می‌کرد. در این جا با این شیوه جالب با ستاره پرستان مناظره کرد و در جریان شکستن بنهای بابلی‌ها هم شیوه جالب دیگری به کاربرد و آن این بود که همه بتها را شکست جز بت بزرگ و تبر را به گردن او آویخت تا چنین قلمداد کند که او بنهای دیگر را شکسته است و به بت پرستان گفت: جریان را از او بپرسید اگر سخن می‌گوید؛ و بدین گونه کاری کرد که عقل و خرد و وجدان آنها به کار افتد تا مگر حقیقت

را دریابند.

شاید برای همین است که خداوند، بلوغ فکری و رشد عقلانی ابراهیم را تأیید می‌کند:

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (انبیاء/۵۱)

همانا رشد ابراهیم را پیشتر به او دادیم و ما از آن آگاه بودیم.

به دنبال مناظره و محاجّه ای که ابراهیم با قوم خود کرد و آنها را از بت پرستی و ستاره پرستی منع نمود، قوم او نیز به ستیز با وی برخاستند و او را به سوی آیین خود که همان شرک بود دعوت کردند، چنانکه می‌فرماید:

وَ حَاجَّه قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ. وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (انعام/۸۱)

و قوم او با او محاجّه و ستیز کردند؛ گفت: آیا درباره خدا با من محاجّه می‌کنید در حالی که مرا هدایت کرده؟ و من از آنچه شما به خدا شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم مگر اینکه پروردگار من چیزی را بخواهد که دانش پروردگار من همه چیز را فرا گرفته است آیا پند نمی‌پذیرید؟ و چگونه از آنچه شما شریک قرار داده‌اید بترسم در حالی که شما نمی‌ترسید از اینکه به خدا چیزی را شریک قرار داده‌اید که دلیلی برای آن بر شما نفرستاده است. پس، اگر می‌دانید، کدام یک از دو گروه سزاوارتر به امنیت هستند؟

از این آیه فهمیده می‌شود که آنها نیز برای اثبات عقیده خود دلیل آوردند ولی دلیل آنها در اینجا ذکر نشده، اما در آیات دیگر دلیل آنها آمده و آن عبارت است از اینکه آنها می‌گفتند: ما تابع پدرانمان هستیم و چون پدران ما مشرک بودند ما نیز راه آنها را می‌رویم. معلوم است که این، یک دلیل سست و غیر منطقی است و ابراهیم در صحبتهای خود آن را بارها رد کرده است.

به نظر می‌رسد که قوم ابراهیم علاوه بر آن دلیل که یاد کردیم، برای مجاب کردن ابراهیم از راه دیگری هم وارد می‌شدند و ایو بود که ابراهیم را از خشم خدایان خود می‌ترسانیدند و به او می‌گفتند که اگر از بتها و معبودهای ما بدگویی کنی، دچار خشم آنها می‌شوی و گرفتاریهایی برای تو پیش می‌آید. چون آنها خودشان چنین عقیده داشتند و برای فرونشاندن خشم خدایان برای آنها قربانی می‌کردند.

ابراهیم که به رشد فکری و بلوغ عقلانی رسیده بود، این سخنان را خرافات می‌دانست و آنها را به هیچ می‌گرفت. از این جهت به آنها گفت: آیا با من محاجه و ستیز می‌کنید در حالی که خدا مرا هدایت کرده؟ من از بتها و معبودهای شما نمی‌ترسم. آنها موجودات بی‌جان هستند و توانایی آن را ندارند که سود یا زیانی بر کسی وارد کنند.

ابراهیم بعد می‌فرماید: مگر اینکه پروردگار من چیزی را بخواهد و علم او همه چیز را دربرمی‌گیرد. منظور ابراهیم از این سخن آن است که اگر هم در آینده برای من گرفتاری پیش آید، بدانید که از ناحیه بتها و معبودهای شما نیست، من چگونه از آنها بترسم در حالی که شما از اینکه چیزی را به خدا شریک قرار داده‌اید که دلیل بر آن ندارید، نمی‌ترسید. آنچه جای ترس دارد شریک قرار دادن به خداست زیرا خداست که توانایی و دانش انجام هر کاری را دارد و خود مشرکان به این حقیقت آگاهی داشتند و خدا را قادر مطلق می‌دانستند مستها در عبادت برای او شریک قرار می‌دادند.

سپس ابراهیم با همان روش خاص خود که همواره از وجدان و احساسات طرف مقابل استفاده می‌کند، در این جا نیز خطاب به آنها می‌گوید: اگر شما واقعاً می‌دانید، بگو بید که کدام یک از دو گروه، سزاوارتر به امنیت هستند؟ آیا کسی که به خدای قادر متعال عقیده دارد و چیزی را به او شریک و انباز قرار نمی‌دهد، شایسته امنیت و آرامش فکری است و یا آن کسی که موجودات بی‌جان را برای خدا شریک قرار می‌دهد؟

حجت‌های قاطع و دلیل‌های روشنی که ابراهیم برای قوم خود می‌آورد، منشأ الهی داشت و آنها را خدا به او تعلیم کرده بود:

و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. (انعام/۸۳)

و این حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قوم او دادیم. هر کس را که بخواهیم درجه‌هایی بالا می‌بریم. همانا پروردگار تو فرزانه داناست.

دیدیم که ابراهیم با منطق قوی و حجت روشن و با شیوه خاص خود با مشرکان زمانش مناظره کرد و آنها در برابر منطق او چیزی برای گفتن نداشتند و به طوری که در آیات دیگر آمده او را در آتش انداختند و این منطق زورگویان است که اگر حرفی برای گفتن نداشته باشند، از زور و تهدید و شکنجه استفاده می‌کنند.

به خاطر همین استدلالهای محکم و مبارزات فکری و عملی ابراهیم با مشرکان بود که خداوند مقام و مرتبه او را بالا برد و در برابر قوم او به او حجت‌های قوی مرحمت کرد و او را به دوستی مخصوص خود برگزید و به او لقب پرافتخار «خلیل الرحمن» دوست خدا داد. برای همین است که در دنباله این آیه برای نشان دادن عظمت ابراهیم، می‌فرماید: هر کس را که بخواهیم درجه‌هایی بالا می‌بریم که خداوند فرزانه داناست.

از این بیان می‌فهمیم که مراتب و مراحل معنوی بی‌انتهاست و انسان به هر درجه‌ای و مرتبه‌ای برسد باز هم مرتبه‌ای بالاتر از آن وجود دارد. هدف عارف، وصول به حق است و چون حق تعالی نامحدود و غیر منتهای است، لاجرم مراتب وصول به او نیز غیر منتهای خواهد بود تا جایی که می‌بینیم حتی شخص حضرت محمد (ص) که یک انسان کامل است، همواره از خدا برای خود علم بیشتری می‌خواهد که باعث کسب مرتبه بالاتر است: و قل رب زدنی علماً (طه/۱۱۴) و بگو پروردگارا بر دانش من بیفز.